

بحران سرمایه‌داری معاصر توزیع کار یا بیکاری ؟ روبن مارکاریان

بحران سرمایه‌داری در سطح جهانی هر روز اوج بیشتری می‌یابد و نشانه‌های آن بیشتر خود را می‌نمایاند. ما در حال ورود به مرحله‌ای از بحرانی رکود در سطح جهانی هستیم که ریشه‌های آن در تضادهای سرمایه‌داری معاصر قرار دارد. رکود جاری ناشی از بحران اضافه تولید است که علائم آن در همه عرصه‌های نظام تولیدی به چشم می‌خورد و نشانگر عدم توانایی سرمایه‌داری معاصر برای مهار بحران ذاتی و همیشگی نظام سرمایه‌داری یعنی بحران اضافه تولید است.

در چند سال گذشته سرمایه با حرکت از بخش تولید به بخش مالی مفر جدیدی برای خود جستجو می‌کرد. اما اکنون ما شاهد درهم شکسته شدن ظرفیت بخش مالی برای کنترل بحران بوده و به همین خاطر است که بسیاری از اقتصاددانان معتقدند که بحرانی که در آستانه ورود به آن قرار داریم بحرانی دامنه‌دار و عمیق خواهد بود.

اما بحرانی جاری تنها یک بحران ادواری اضافه تولید نیست بلکه در عین حال یک بحران ساختاری است که مجموعه نظام تولیدی حاکم در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری را خصلت‌بندی می‌کند.

انقلاب صنعتی جدید که زمینه‌های این بحران ساختاری را به وجود آورده است موجب ظهور پدیده‌ای شده است که می‌توان از آن به عنوان "انقلاب کار" نیز نام برد. انقلاب کار" به این معنی است که با کاربست انقلاب تکنولوژیک جدید راندمان و کارآئی نیروی کار انسان معاصر با شدت غیرقابل‌تصور در مقایسه با چند دهه قبل افزایش می‌یابد. اکنون با کار بسیار کمتر، می‌توان کالا و خدمات و به دگر سخن، نعمات مادی بسیار بیشتری را خلق کرد. ظهور این پدیده دگرگونی‌های اقتصادی اجتماعی دامنه‌داری در سرمایه‌داری معاصر به وجود آورده است. بر خلاف دوره قبل از انقلاب تکنولوژیک جدید که در دوره رکود بیکاری افزایش یافته و در دوره رونق کاهش می‌یافت اکنون در دوره رونق نیز بیکاری افزایش می‌یابد زیرا بنگاه‌های بزرگ سرمایه‌داری برای به دست آوردن دست بالا در رقابت، نوآوری‌های تکنولوژیک را به کار بسته و به این ترتیب کارگران بنگاه‌های تولیدی را کاهش می‌دهند و یا به زبان روشن‌تر اخراج می‌کنند؛ چرا؟ زیرا با کاربست تکنولوژی جدید برای تولید کالا و خدمات به مراتب بسیار زیادتر از گذشته نیاز به نیروی کار هر چه کمتری دارند. درست به همین خاطر است که در چند دهه گذشته در هیچ کدام از کشورهای عمده سرمایه‌داری اشتغال کامل به وجود نیامده و حتی در اوج رونق بخش قابل توجهی از نیروی کار یا بیکار باقی مانده و یا بصورت کار پاره‌وقت یا موقت به کار گرفته شده است.

اما از سوی دیگر، در متن انقلاب تکنولوژیک جدید همه شرایط آماده شده است که نوع بشر با کار موثرتر و برخورداری از اوقات فراغت بیشتر از مجموعه نعمات مادی به وجود آمده در جامعه معاصر متمتع گردد. اما انحصارات سرمایه‌داری که سکان اقتصاد در کشورهای پیشرفته مرکز را در دست دارند روند کاملاً معکوسی را برگزیده‌اند! آن‌ها با اخراج کارگران، تجزیه اشتغال دائم به اشتغال پاره وقت و موقت (تحت نام انعطاف‌پذیری کار)، با برچیدن تامين اجتماعی کارگران، با بیکارکردن و حاشیه‌سازی بخشی مهمی از شهروندان به انقلاب تکنولوژیک جدید پاسخ می‌دهند؛ آنها نتایج حاصل از انقلاب تکنولوژیک یعنی ثروت‌های سرشار حاصل از آن را - که این هم در مقایسه با دهه‌های قبل به طور غیرقابل‌تصوری افزایش یافته است - تصاحب کرده و کارگران را به پرتگاه بیکاری، فقر و محرومیت روانه می‌سازند.

سخن کوتاه: سرمایه‌داری معاصر بجای توزیع کار و ثروت، بیکاری و فقر را توزیع می‌کند.

نیروی کار بخش‌های سنتی تولید به همراه نیروی کاری که دیگر اضافی است (کارگران سالمند بخش‌های سنتی، زنان، نیروی کار مهاجر و بویژه بخش مهمی از جوانانی که تازه می‌خواهند وارد بازار کار شوند) از مدار تولید به حاشیه پرتاب می‌شود و به این ترتیب در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری جامعه دو ریلی پدید می‌آید؛ کسانی که شغل ثابت دارند و کسانی که یا بیکارند و یا تنها مشاغل موقت و یا پاره وقت نصیبشان می‌شود.

اما این هنوز همه حقیقت نیست! انحصارات بزرگ سرمایه‌داری با به انحصار درآوردن تکنولوژی جدید و رانت خواری از آن جهان حاشیه را نیز از غافله تمدن محروم می‌سازند. بدین ترتیب سرمایه‌داری نه تنها کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری را هر چه بیشتر قطبی می‌سازد بلکه نابرابری میان مرکز و حاشیه را نیز به شکل بی‌سابقه افزایش می‌دهد. اما همین پدیده فقرسازی کوشش مصرف را هم در مرکز و هم در حاشیه کاهش می‌دهد و شرایط را برای رکود عمیقی که حاصل بحران افزایش تولید است فراهم‌تر می‌سازد! در پرتو این حقایق غیرقابل‌انکار به بهترین وجه می‌توان تضاد آشتی‌ناپذیر میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی سرمایه‌داری را مشاهده کرد امری که تأییدی است بر صحت مبانی اساسی تحلیلی مارکسیسم در باره سرمایه‌داری!

اما پاسخ سرمایه‌داری معاصر به این بحران چیست؟ سرمایه‌داری معاصر از بدو ظهور خود بارها دچار بحران‌های ساختاری شده است و بارها در زیر پتک بحران و مبارزات و بعضاً انقلابات کارگری ناچار به برخی از رفرم‌ها تن داده است. بحران ساختاری جاری نیز سرمایه‌داری را در برابر یک دو راهی قرار داده است:

یا اصلاحات عمیق در نظام تولیدی و اجتماعی سرمایه‌داری معاصر و یا شعله ور شدن مجدد پیکارهای طبقاتی!

رفورم در شرایط معاصر چیزی نمی‌تواند باشد مگر توزیع عادلانه‌تر کار و ثروت، کاهش ساعت کار و افزایش اوقات فراغت کار و مزدبگیران، تقویت اشتغال در بخش خدمات اجتماعی و زیست محیطی، پوشش وسیع‌تر خدمات اجتماعی برای همه شهروندان، لغو بدهی‌های کشورهای فقیر، پایان دادن به انحصار تکنولوژی علیه کشورهای حاشیه و ... اما سرمایه‌داری معاصر همانطور که می‌دانیم اکنون در یک دوره انقلاب محافظه‌کاری یا تاجریسم قرار داشته و در حقیقت در مدار ضدرفورم حرکت می‌کند. به دگر

سخن سرمایه‌داری معاصر اکنون در یک دوره ضداصلاحات و بازگشت به سرمایه‌داری لیبرال یا خالص قرار دارد بطوری که یک به یک کلیه رفرم‌های دوره پس از جنگ را بازپس گرفته و در صدد است که "دولت رفاه" را آجر به آجر برچیند. همین عدم انطباق کامل سرمایه‌داری معاصر با الزامات پاسخ به بحران دوره کنونی است که متن مساعدی برای رشد جنگ طبقاتی فراهم می‌سازد! اخیراً راین‌هارت دمبیره مسئول بخش "سیاست دستمزدها" کنفدراسیون عمومی کارگران آلمان یا د.گ. ب مطرح کرد که بجای بیکارسازی باید ساعت کار را به چهار روز در هفته کاهش داد. او اعلام کرد که چهار روز کار در هفته تابو نبوده و نباید به عنوان یک اندیشه ممنوع قلمداد شود. سخنان دمبیره بازتاب بسیار وسیعی در اتحادیه‌های کارگری یافت. بویژه که او دفاع خود را از این اندیشه با آوردن مثال فولکس واگن مستدل کرد. او گفت که انحصار بزرگ فولکس واگن از طریق کاهش ساعت کار، ۲۰ تا ۳۰ هزار محل اشتغال را نجات داده است.

البته در دوره اخیر برای اولین بار پس از نیم قرن شاهد ورود اتحادیه‌های بزرگ کارگر به عرصه کارزارهای آشکار ضدسرمایه‌داری هستیم. سخنان دمبیره موجی از مباحثات را در میان مسئولین اتحادیه‌های کارگری دامن زده است که می‌توان انتظار داشت که با گسترش دامنه بحران کنونی این بحث‌ها تعمیق یافته و پیکارهای طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری برای سد کردن موج انقلاب محافظه‌کاری یا نتولیبرالیسم به مراحل جدید و موثرتری فراروید به طوری که جنبش‌های اتحادیه‌های بزرگ در کشورهای مرکز سرمایه‌داری این سیاست پیکار را جایگزین سیاست سازش کنند!

اما بحران ساختار سرمایه‌داری فقط به اوج‌گیری و تعمیق مبارزه اتحادیه‌ای منجر نشده است. برای اولین بار پس از پنجاه سال طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، به اردوی کارزارهای آشکار ضدسرمایه‌داری پیوسته‌اند که از دو سال پیش از سیاتل آمریکا آغاز شد. در خلاصه‌ترین شکل خود کارزارهای ضدسرمایه‌داری دوره اخیر متشکل از سه جنبش مهم است: جنبش جوانان، اتحادیه‌های کارگری و جنبش‌های اجتماعی! البته اتحادیه‌های کارگری در این کارزارها سیاست‌ها و تاکتیک‌های خاص خودشان را دارند که پرداختن به جوانب گوناگون آن نیاز به بررسی جداگانه دارد. در همین عرصه نیز باید گفت که گسترش بحران جاری مسلماً ابعاد و عمق مبارزات آشکار ضدسرمایه‌داری جنبش اتحادیه‌ای را گسترش خواهد داد. برای ما سوسیالیست‌های انترناسیونالیست ظهور مجدد مبارزات آشکار ضدسرمایه‌داری طبقه کارگر متشکل در جنبش اتحادیه‌ای به همراه جنبش جوانان و همه جنبش‌های اجتماعی، سیاسی و طبقاتی ضدسرمایه‌داری، پدیده مبارکی است که فردائی روشن برای مبارزات انترناسیونالیستی ما نوید می‌دهد!